



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

یکشنبه 18 مارچ 2018

نجیب سخی

موسیقی کسب بی سرمایه

این اصطلاحی بود که مردم کابل در حدود سالهای ۱۳۴۰-۱۳۴۵ هـ.ش بیحد در مورد تعدد خوانندها یا آوازخوانها بکار میبردند؛ زیرا افراد بدون هیچگونه پشتاره هنری بذرایع صواب و ناصواب آواز شان از رادیوی کابل انعکاس می یافت؛ چون مردم این اشخاص را میشناختند و میدانستند که چند ماه قبل با موسیقی هیچ پیوندی نداشتند و یکبار بهنرمندی میرسیدند؛ لهذا میگفتند این کسب بی سرمایه است.

شاید ما جز قلیل مللی باشیم که در قرن بیستم تراوشات طبیعی و آوازهای غریزی خود را موسیقی تلقی میکنیم؛ چرا که بصورت تاریخی زیاده از دو هزار سال می شود، این موسیقی طبیعی انسان ارزیابی و قانونمند شده است؛ ما آواز را میشناسیم؛ اما قانونیکه این آواز را در حدود موسیقی داخل میکند از استندراک آن عاجز هستیم! این وضعیت در خارج کشور هنوز هم تشدید گردید. بدون تردید نشر کتاب سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان نوشته جناب عبدالوهاب مددی، در سرعت بخشیدن این پروسه نقش مؤثری داشته؛ این کتاب علاوه بر اینکه دید عامیانه سالهای ۱۳۴۰ و ادامه آنرا نقد و تصحیح نمیکند؛ آنرا تشویق و تعمیق هم مینماید، یعنی همین آوازخوانی با ارمونیه و طبله را موسیقی قلمداد میکند و مجری آنرا هنرمند مینامد.

در حدود سالهای ۲۰۰۰ م... از حافظه عرض میکنم؛ من طی مقاله در فصلنامه رنگین چاپ هامبورگ که بمدیریت محمد حیدر اختر نشر میشد؛ کتاب را نقد نمودم. این تنقید دو محور اساسی داشت:

اول: کتابی که در مورد موسیقی یک ملت و سرگذشت معاصر آن نوشته می شود در قدم نخست باید موسیقی را معرفی کند، حدود و ثغور آنرا روشن نماید، چگونه و چرا آنرا توضیح کند. بعداً ببیان سرگذشت معاصر اش پردازد. این کتاب که حاوی زیاده از سه صد صفحه می شود، موضوع اصلی آن یعنی موسیقی از سر تا آخر کتاب برای یکدفعه هم اگر شده تعریف نمیشود،

که موسیقی چیست و چه چیزی را میتوان موسیقی نامید ؛ چرا حتی آوازی طبیعی که دو زنده جان از آله صوتی شان بیرون میدهند یکی مطبوع و دیگری مکروه است ، و ...؟؟.

نویسنده کتاب مانند هر وطندار عامی ما آنرا داد ازلی میپندارد ؛ لهذا داد حق را تعریفی در کار نیست ؛ در حقیقت باین اصطلاح که موسیقی کسب بی سرمایه است صحه میگذارد.

نظر جناب مددی در مورد موسیقی روشن است ؛ چون برای آن تعریفی ارائه نمیکند ؛ لهذا آنرا حادثه ازلی و غریزی قبولدارد که حاجت بتعریف مجدد نیست ؛ نقش تارساز را در تدوین موسیقی معاصر ما نادیده گرفته ؛ باوجودیکه آلاتی چون ؛ رباب، تنبور ، غیچک ، سرنده ، که زیاده از هزارسالست موسیقی ما برآنها استوارو متکی است ؛ زیرا او بشرح علمی موسیقی نمی پردازد ؛ تنها با توضیحات عامیانه درمورد موسیقیگر قناعت میکند.

دوم : کتاب سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان ، معلومات مفصل و انعکاس و یادداشتی است ، از زندگی فردی و خانوادگی هنرمندان و موسیقی گران رادیوی افغانستان ، که بوسیله مامور سابقه رادیو کابل که به آرشیف آن دستگاه احاطه و دسترسی داشته نوشته شده است . بمتابه چنین سندی از ارزش والائی برخوردار است باین ملحوظ عنوان کتاب باید« سرگذشت موسیقی نوازان معاصر افغانستان» میبود ؛ زیرا این کتاب باهمین موضوع اختصاص دارد.

در جواب این پیشنهادات نویسنده کتاب باهانت و دشنام دهی متوصل گردید و در ضمن نوشت « **من فیثاغورث نیستم که موسیقی را تعریف کنم** » ؛ باین ترتیب خودش اقرار میکند که در مورد موسیقی ننوشته است!!

جواب مجدد مرا در مورد این اظهارات قلبی نویسنده کتاب ؛ آقای حیدر اختر نشر نکرد در تلیفون بمن گفت ؛ « مددی را بیست سالست که میشناسم که خود ترا هیچ نمیشناسم!! . »

هر کتابی که نوشته می شود در حقیقت چراغی روشن میگردد ؛ تا آنجا که این کتاب روشنی میداد من آنرا تائید و تحسین نمودم ؛ اما آنجا که دیگر روشنی نمیدهد باید یادآوری شود ، واین دشمنی و مخالفت باهیچکسی نیست!!

این مطمئن و مطلوب است، که جناب مددی فیثاغورث نیست ؛ اما اگر تعریفی از موسیقی فیثاغورث را در کتابش نقل میکرد ؛ تا خواننده این سهولت ، معیار و مقیاس را در دست میداشت ، که این تقسیمبندی های موسیقی معاصر ما و یا این تعداد سبکهاییکه ایشان از آن ها نام میبرند؛ در حدود و تعریفیکه فیثاغورث برای موسیقی تعیین کرده می گنجد یا خیر؟؟، و علمی بودن اثر شان نیز خود بخود بثبوت میرسید!!

اینک شخصی با همین دید عامیانه ؛ در مورد موسیقی قرن بیستم یک ملت اظهار نظر میکند ؛ اما بدون اینکه رابطه ساز با آواز ، موسیقی با زبان ، پیوند تاریخی با فارابی ، ابن سینا و مهمتر از همه تمدن اسلامی و نقش بزرگی که در تدوین موسیقی انسان ادا نموده؛ حتی سطری واضح و دستوری و مستند ننوشته . یا نقش وزن در تدوین نغمه ؛ آیا « سا و پا » که میگوئیم این دو وضعیت باهم مساوی هستند، متضاد اند و چرا چنین است؟ و ... و ... در غیبت همه این عناصر چگونه میتوان ترکیب و سرگذشت موسیقی معاصر ما را شرح نمود؟

آیا می شود تراوشات ذهنی یک شخص را موسیقی معاصر یک ملت تلقی نمود؟؟

آیا کورس موسیقی و مکتب موزیک کابل ، میتواند از افغانستان نمایندگی کند ؟ موسیقی آهنگ زبان ملت ماست؛ قبل از تاسیس این دستگاها این ملت آهنگ زبان خود را چگونه ارائه میکرد ؟

در فصل دیگری نامهای تمام آلات موسیقی موجود و مروج را بما میدهد که قابل تمجید است ؛ اما وقتی یک آواز خوان مشهور و کامپوزیتور و ... کتابی نوشته میکند ؛ انتظار داریم آنطرف نامها و اشکال ظاهری عبور کند؛ در رابطه با خصوصیات موسیقایی و پرده ساز درین آلات به خواننده معلومات بدهد ؛ مثلاً چرا تارهای رباب از باریک شروع شده و بطرف قطور و قطور ترمی رود ؛ در حالیکه در تنبور اصلی و روایتی ، در دوتاره و یا سه تار ؛ تار های باریک و مشابهه را استعمال میکنند و یا وظیفه تار های طرب باریک در رباب معاصر چیست ؟ در حالیکه رباب با مضرب فلزی نواخته نمیشود ؟

رباب که باستانی ترین آله موسیقی معاصر افغانستان و منطقه است ، تقسیم و ترکیب هفت پرده ساز بالای آن متکی بکدام اصول صورتگرفته است ؟، آیا هفت پرده رباب با هشت نغمه جمع از یک اصل نمایندگی میکنند و ... ، که متأسفانه نویسنده کتاب حتی در خیال هم رهی این سوالات را نیپیموده است .

اخیراً جنابی باسم داکتر سید عبدالله کاظم ؛ طبق معمول شخصی بدون درایت و صلاحیت لازم در موسیقی ؛ ذهنیات خود را با حقیقت عوضی گرفته ، بتمجید این کتاب طبع آزمائی کرده است ، که در آخر مقاله خود می افزاید « کتابی ... باین معلومات همه جانبه درباره موسیقی معاصر کشور نخوانده ام » . اینکه شما در مورد کتاب هرچه بگوئید بفهم و شناخت شخص خودتان محصور و مربوط می شود ؛ اما در مورد موسیقی کشور که فرهنگ مشترک همه است؛ شما نباید بجای همه بطور انتزاعی و ذهنی حکم صادر کنید!

جناب مطالبی را که شما مطالعه فرموده اید در مورد موسیقیگر و موسیقیبیر است؛ اما نه در مورد موسیقی معاصر کشور؛ چنانچه هر زرگر جواهری نیست، هر بوت دوز چرمگر نیست، هر ادیب زبانشناس نیست؛ هر آواز خوانهم موسیقی شناس نیست! این کتاب در باره آواز خوان نوشته شده؛ نه آواز در باره آله ساز معلومات میدهد؛ اما نه پرده ساز. رباب یا تنبور ساز هستند؛ اما نه موسیقی؛ تنها وقتی که پردهای رباب یا تنبور را شرح کنیم در بحث موسیقی شامل می شویم؛ آیا در تمام اینکتاب یکسطر در شرح پرده ساز بچشمستان خورده؟! شما در مورد موسیقی یک ملت صحبت میکنید؛ مسئولیت بپذیرید، اگر فهم و توانش را ندارید چه بهتر که سکوت کنید.

روایت است در شبهای زمستان کابل کسی قصه لیلی و مجنون را حکایت میکرد؛ در ختم داستان یکی از شنوندگان که نیمه خواب و نیمه بیدار بود پرسید؛ لیلی مرد بود یا زن؟! شما هم با تمام فهم و داکتری که هستید بعد از مطالعه زیاد از سیصد و پنجاه صفحه، موسیقی و موسیقیگر را تمیز نمیکنید!؛ اما در عوض نافهمیده تائید می کنید که موسیقی در کشور ما کسب بیسرمایه است؛ شما قدمی جلوتر رفته و موجودیتش در خارج کشور و آینده اش را نیز بهمین بلا آغشته نگهمیدارید؛ شما بحیث داکتر بتکامل خیال و کمال جامعه باید پابند باشید.

اینک برای شما و اشخاصی مانند شما که درحالت نیمه خواب و نیمه بیداری در مسائل عینی و علمی چون موسیقی اظهار نظر رسمی و تحریری میکنند؛ نصفی ازیک صفحه کتاب دانشنامه علانی ابن سینا را که خود میگوید اینرا پیارسی دری نوشتم؛ اینجا شاهد میآورم؛ این بیانات الرئیس در مورد موسیقی است نه موسیقیگر و موسیقیبیر؛ موضوعی را که ابن سینا هزار و دو صد سال پیش شرح میکند، یعنی ابعاد خمس و ربع، یا هم آهنگی ابعاد چهار و پنج است.

همین امروز در موسیقی معاصر غرب یکی را بنام کارت و دیگری را کنت یاد میکنند. ویلن که دو بار اکتاو را باز میدهد در کنت کوک می شود، گیتار درکارت عیار میگردد، رباب ملی ما بریعی یعنی کارت کوک می شود، ستار بهردو بعد ربع و خمس سُر یا کوک می شود و...

جناب داکتر صاحب امیدوار هستم از گفتههای این دانشمند بزرگ چیزکهای دستگیر شما شود؛ همین مطالبی که ابن سینا درین نیم صفحه میگوید موسیقی هست!، که از سر تا آخر کتاب جناب مددی، حتی یک سطر که باین بیانات از نظر محتوا شباهت برساند وجود ندارد.

« بود و متفقی نه حقیقی و نه ببدل ولیکن نزدیک بود بدانکه وی حقیقی است به عینه سوی نزدیکی او بدان پس آنچه او بدو نه مربعدی که متفق بود اندر تالیف لحن بکار دارندش زیرا که ان که سخت بزرگ بکار داشتن اش دشخوار بود وانکه سخت جزو بود حسن آن اتفاق را در نیاید

زیرا که سخت بیکدیگر مانند بلکه هردو نغمه را یکی شمردند و آن معتدل که به غایت جزو می بود که برنسبت زاید و جزو بود از سی و پنج باشد که آنچه جزو تراز این بود بکار دارند تا نزدیک زاید و جزو از چهل پنج یا چهل و هشت بود آنچه زاید بود بچهار ضعف او را الذی بالکل مرتین گویند و آنچه زاید بود به نصف او را الذی بلخمس خوانند و آنچه زاید بود به ثلث او را الذی بالاربعه خوانند مهمترین لحنیکه تالیف کنند آن بود آن دونغمه که بدو کناره او بود بر نسبت الذی بالکل مرتین بود پس اندر میان ایشان بعد ها که سپس ایشانند از بزرگان بنهیم چندان بود که توان نهادن تا بوقت بکار آمد بدست بود پس میان این دو کناره میانه بنهیم پس اینجا سه نغمه حاصل آید و دوبعد یکی گران با واسطه که بر نسبت الذی بالکل بود همچنین واسطه باحاده بر نسبت الذی بالکل و پس میان یکی ازین دو الذی بالکل واسطه تالیفی بنهیم که نغمه ثقیل او بواسطه الذی بالکس بود و واسطه با حاده الذی بلاربعه بود و از جهت انکه الذی بالکس زیادت دارد بر الذی بلاربعه پس بلاربعه بکاهیم پس بماند نسبت زاید ثمن واسطه پدید آید که نسبت او بانکه ثقیل است نسبت شش و چهار دانگ و نیم بود به نه و نسبت او بحاده نسبت شش و چهار دانگ نیم بود به شش و این ثمن شش بود و این بعد را که زاید ثمن است او را ظنینی گویند و چون بدان الذی بالکل دیگر همچنین یکنیم چهار بعد الذی بالاربعه حاصل آید و دو ظنینی و بعدهای الذی بالاربعه بزرگ اند و آنچه بزرگ بود یکجائی آن سخت بزرگ بود و از وی لحنی «

من بصراحت میگویم موسیقی علم کمیتهای صوتی است، که در انطباق با ازمنه وزنی و تار ساز عیار و قانونمند شده است . بعد از ترجمه آثار دانشمندان تمدن اسلامی چون الکندی، الفارابی، ابن سینا و ... بزبان لاتین، غربی ها آنرا انکشاف داده و متکی به اهتزاز موسیقائی حرکت موج در هوا را کشف کردند، که از آن تلگراف، رادیو، تلفون و ... بوجود آمد. از اینجاست که دیپازان تا امروز حرف «لا» است .

بصورت تاریخی در جامعه ما موسیقی هیچ وقت کسب بی سرمایه نبوده؛ درین مورد میتوان از آثار ابن سینا، امیر خسرو، مولوی عبدالرحمن جامی، بنائی هروی، علیشر نوائی، بابر و دیگران شهادت خواست؛ اما در سالهای ۱۳۴۰ هـ.ش که در فوق یاد کردیم موسیقی بکسب بیسرمایه تبدیل شد؛ زیرا تراوشات غریزی موجود زنده را در نیمه دوم قرن بیستم در وطن ما موسیقی نامیدند. عملاً برای ادا و اجرا نمودن آن هیچ اندوخته و دستمایه بکار نیست؛ کفایت میکند نفسی را بقوت از سینه بیرون کنیم که بصوت تبدیل شود و با همین صوت ترکیبهای هندی، ترکی، غربی و غیره تقلید میکنیم، و بر همه آرمونیه و طبله را اضافه کرده از آن باصطلاح یک سبک

موسیقی بدست می‌آید !!.

انتهی